

کفایت از وی

همدا

بیخوردند بعد از نامیل بسیار هر هر او را
 و گفت من آنم من دارم **بیت** آری یا من
 محاسنی علی بنی قم ندری باطنی **بیت**
 ششم حکیم عالی خوب منظرست و زینت
 باطن سر مجت فنان پیش طایوس را شفق
 نگارگی که هست خلوص محبت کند او چهل
 انزای زینت حویلی **حکایت** یکی از
 صلی ای کوه کینک مفاشش در بارگاه
 مذکور بود و گریهات مشهور بجایع در حق
 در آمد و هر کنار بر که کلاسه طهارت میداد
 بایش بلغزید و محوض در افتاد و با شفت
 بسیار از آن جا حلا می شد جوته از ناز
 فارغ گشت یکی از اصحاب گفت مرا مشکلی
 هست گفت آه چیست گفت یاد دارم که
 در در بای مغرب برهنه و فلامه تر نشد
 و مرا در درین یک قامت اب از سلاک
 چیز جانان بود درین چه حکمت است شیخ

بیت ای منزهانها در بر کف دست
 عیبها گرفته ز بر بعل ناچه حواشی خرابد
 ای مغرور روز در ماندگی بسیم در غل **حکایت**
 یاد دارم که در عهد طفولیت متعبد بودم
 و شب چیزی و مویشی ز یاد و بر این شبی در
 خدمت پادشاه سسته بودم همه شب در یک
 بر هم بسته و مصحف عزیز در کنار گرفته
 و طایفه که در محققه پادشاه کفتم از بیانات
 یکی بر هر یکی دارنده دو کانه برای یکانه
 بگذراند چنان خواب غفلت شاه برده
 است که کوی مرده اندکف ای جان پادشاه
 تو نیز اگر خفتی به انزاد که در بوسیدن
 مردم افتی **بیت** نه بیند مدعی جز خویشتن را
 که خراسان برده پندار در پیش کرده چشم
 خدا بینی بچند نه بینی هیچ کس عاجز ترا
 از خویشتی **حکایت** بنهرا کی مراد در محفل
 همی ستوانند و در او صاف مجلس میبایند

مخبر